

## چگونگی وضعیت کشور ما بدلائل تعارض بی پایان تبدیل شدن فرآیند نهادی بیک فرآیند شبکه بی پهلوهی ناپیدای شکست ملت سازی در کشور

تبدیل یک مداخله گریک تنظیم کننده امور و ناظر  
اقتدار مذهبی را با سیاست باشتباه گرفتن  
تکذیب واهی یا نشانه ای از استبداد؟  
تأملات تاریخی

تعارض در وضعیت کشورها غالباً ناشی از اختلافات عمیق ایدئولوژی  
یک، اقتصادی، فرهنگی و منافع ملی می باشد که بشکل درگیری های  
سیاسی، اجتماعی و گاه نظامی بروز می کند، مانند تضاد بین لیبرالیسم  
و سوسیالیسم یا شگاف بین کشورهای توسعه یافته و در حال انکشاف  
که بدنیاال راه حل های پایدار بمنظور رفع معضلات مشترک جهانی،  
می باشند که از جمله می توان از مدیریت تعارض منافع در سیستم های  
حکومتی، ایجاد توازن بین منافع داخلی و خارجی که بشکل بی پایان  
ادامه دارد، نام برد. ریشه های اصلی این تعارضات عبارتند از: تضاد  
منافع اقتصادی، اختلافات ایدئولوژیک، مسایل امنیتی و معضلات جها  
نی. نمونه هایی از تعارضات کلیدی هر یک عبارتند از: تعارض بین قد  
رت های بزرگ، شگاف شمال - جنوب، نژاد پرستی و هویت چگونگی  
مواجهه کشورها: دیپلوماسی و مذاکره، تشکیل سازمانهای بین المللی،  
توسعه پایدار و عدالت و مدیریت تعارض منافع داخلی. این تعارضات  
اغلب دایمی می باشند، زیرا با هرتغییر درموانه قدرت، تکنولوژی یا  
نیازهای جهانی شکل جدیدی بخود گرفته و نیازمند راه حل پویا هستند.

در سپیده دم سده روان، جهانیان شاهد لشکرکشی و اشغال میهن عزیز ما توسط نظامیان امریکایی بودند که تحت  
عنوان بازسازی کشوری که حاکمیت در آن هم برای شهروندان افغانستان و هم برای جهان بمثابة فاجعه ای مبدل  
گر دیده بود، آغاز گردید. با هزاران کشته و هزینه نزدیک به ۳ تریلیون دالر، تنها نتیجه ای که نشاندهنده تلاش  
های ایالات متحده در سرزمین کشور ما محسوب می گردد، از جمله یکی هم صحنه هایی از فرارنا امیدانه از افغانستان  
بود. این فروپاشی تحقیرآمیز، سقوط و فروریزی سایگون در سال ۱۹۷۵ ترسای رادراذهان تداعی نمود. اما پرسشی  
باین شرح مطرح می گردد که چه اشتباهاتی سبب ساز تکوین وضعیت یادشده در کشور عزیز ما گردید. در باره  
موضوع فوق این مسأله قابل یاددهانی پنداشته می شود که در امتداد زمانی یادشده، تقریباً همه مسایل مورد نظر  
در عمل تطبیق گردید اما نه بان شیوه و نحوه ای که شهروندان کشور عزیز ما انتظار داشتند. برنامه ریزی ضعیف  
و نبود داده های دقیق، بگونه قطع در شکل گیری فاجعه یادشده نقش داشتند که در آغاز نیمه نخست سده روان در  
میهن عزیز ما از قوه بفعول مبدل گردید. اداره و اشنگتن مدت ها قبل دریافته بود که تنها راه و مسیر نایل گردیدن به  
افغانستان با ثبات، شکل گیری نهادهای قوی دولتی و ایجاد نظم و قانون در کشور می باشد. نظامیان ایالات متحده با  
الهام از بسیاری از کارشناسان و در نظر داشت نظریه های منسوخ شده، مسأله یادشده را یک مشکل مهندسی شده  
پنداشته و متذکر گردیدند که افغانستان فاقد نهاد های دولتی بوده و از نبود نیروهای امنیتی کارآمد و عدم موجودیت  
کارمندان شایسته دولتی در رنج و عذاب بود، بنابراین چنین نتیجه گیری بعمل آمد که یگانه راه حل معضلات موجود،  
سرمایه گذاری منابع و انتقال متخصصان خارجی به افغانستان باید در دستور کار قرار داده شود. چه، شهروندان کشور

ما می خواستند و یا نمی خواستند، سازمان های غیردولتی و مجموعه نسبتن وسیعترکمک های خارجی آنجا بود. در حالی که کار آنها بدرجه ای از ثبات نیازداشت، بربنیاد وضعیت اینچینی، نظامیان خارجی و عمدتن ناتووپیمان کاران و قراردادی های خصوصی در محلات مشخص مربوط بکشور عزیزما، باصطلاح بمنظور حفظ امنیت جابجا شدند. بادر نظرگرفتن اصل "ملت سازی" بمثابه یک فرآیند از بالا به پایین و "دولت محور"، سیاستگذاران امریکایی از سنت معتبری پیروی کردند که مشعر بود: فرض اینست که اگر بتوانید براراضی و سرزمینی، اصل برتری نظامی خویش را عملن باثبات رسانیده و تمامی منابع دیگر قدرت را مطیع خویش سازید، در وضعیت اینچینی می توان براحتی اراده خویش را بدیگران تحمیل نمود. با وجود اینهمه، نظریه یادشده در بیشترین موارد و بهترین حالت، تنها بیان کننده نیمی از واقعیت بوده و اما مفکوره اینچینی درمورد کشور عزیزما افغانستان کاملن اشتباه آمیزبود، میهن عزیز ما بگونه قطع بیک دولت کارآمد نیاز داشت، اما برداشت اینچینی که می توان دولتی را از بالا و توسط نیروهای خارجی برپیکرافغانستان تحمیل نمود، غیرواقعی بودن آن عملن ثابت گردید. بی معنا بودن رویکرد اینچینی، بویژه زمانی باثبات رسید که نقطه آغاز عملکرد در یک جامعه ناهمگون بود که بربنیاد آداب، رسوم و هنجارهای محلی ساخته شده، جایی که نهادهای دولتی مدت ها بود که یا غایب و یا ضعیف بودند.

درواقع، رویکرد از بالا به پایین، دربرخی موارد مؤثر بوده و اما اکثریت دولت ها و ملت ها نه با زور و کاربرد قوه، بلکه بگونه معمول مستلزم رضایت و همکاری شهروندان می باشد. درمدل یاد شده، دولت برخلاف میل جامعه، بر آن تحمیل نمی گردد، بلکه نهادهای دولتی با بدست آوردن حمایت شهروندان، مشروعیت کسب می نمایند. ایالات متحده بعوض سرازیر نمودن منابع به رژیم غیرنماینده نخستین رئیس جمهورپس از "طالب" ها درکشورما، باید با گروهی مختلف محلی همکاری نزدیکتری می داشت.

وضعیتی که ایالات متحده درکشورما بآن مواجه بود، حتا از آنچه برای کشورهای که دروضعیت ملت سازی معمول می باشد، نیز بدتر بود. شهروندان کشوراز همان ابتدا، حضورنظامیان ایالات متحده را خلاف خواسته های کشور و بههدف انجام عملیات مسلحانه و تضعیف جامعه افغانی پنداشته و معامله اینچینی را اصلن نمی پذیرفتند. درین مقطع باید خاطر نشان گردد زمانی که تلاش هایی خلاف خواسته های جامعه و از بالا پایین آنهم بمنظور ملت سازی روید ست گرفته شود، در بسا موارد، تنها گزینه جذاب، از جمله یکی هم رد معامله محسوب می گردد. گاهی هم، این بشکل مهاجرت فزیکتی رخ می دهد، یا می توانید بدون همکاری زندگی مشترکی داشته باشید، مانند سکاتلندی ها در بریتا نیا و یا کاتلان ها درهسپانیه، اما در جامعه ای بشدت مسلح و با موجودیت سنتهای طولانی خونریزی و درگیری های مسلحانه، واکنش محتمل تری شمرده می شود.

ممکن اگرسازمان اطلاعاتی ای.اس.آی. پاکستان، بویژه پس از شکست نظامی "طالب" ها، از آنها حمایت و پشتیبانی بعمل نمی آورد، اگر حملات طیاره های بدون سرنشین ناتو، شهروندان کشورما را بیشتر از آنها بیگانه نمی نمود و اگر نخبگان افغان مورد حمایت و اشنگتن بگونه غیرقابل باوری فاسد نمی بودند، اوضاع میتوانست بگونه دیگری رقم بخورد که چنین نشد.

اما آیا ستراتیژی و اشنگتن درکشورما با موفقیت بانجام رسید؟

بیباید، واقعیت های تکوین پذیرفته درکشور را بویژه درمقطع مورد بحث، اندکی هم اگرشده، مورد بررسی منصفانه قراردهیم.

واقعیت امردرین اصل نهفته بود که رهبران ایالات متحده، از حوادث و واقعیت های تکوین پذیرفته در امتداد تاریخ باید می آموختند که نیاموختند. و اشنگتن از عین ستراتیژی مشابه از بالا به پایین دروینتام پیروی نموده و با استفاده از بمباردمان های هوایی به سرکوب ویتکانگ ها مبادرت ورزید که پس از اقدامات اینچینی، حمایت و پشتیبانی از شورش های ضد امریکایی در سراسر وینتام وسعت یافته و گسترش حاصل نمود. گویاتر از آن، تجربه پسین نظامیان ایالات متحده در عراق می باشد. چه، سیر جنگ در عراق زمانی مشخص گردید که امریکایی ها سعی ورزیدند تا با جلب، حمایت و پشتیبانی گروهی محلی، قلوب و اذهان شهروندان آن کشور را بدست آورند.

بر همین بنیاد نباید فراموش نمود که بویژه در مناطق روستایی پاکستان، شهروندان آن کشور، بویژه زمانی که نهاد های دولتی را نا کارآمد و بیگانه با خود می بینند، به گونه ایی به بازیگران غیردولتی مراجعه نموده و با آنها رومی آورند. هیچکدام از اینها باین مفهوم پنداشته نمی شود که فرأ خواندن نظامیان امریکایی و ناتو نمی توانست بگونه مؤثرتری، انجام داده شود، اما پس از دودهه تلاش های نادرست، این ایالات متحده بود که در دستیابی باهدف دو گانه اش، یعنی ترک افغانستان و بجا گذاشتن حاکمیت پایدار و قانونمند، محکوم بشکست گردید.

بگونه خلاصه بایست یاددهانی بعمل آید که بویژه پس از سال ۱۹۹۰، مفهوم "ساختار دولت" بمثابه ابزاری بمنظور مداخله تحت عنوان گویا تلاش برای حل و فصل مسأله "نا توانی وضعف دولت" مورد استفاده قرار گرفت. "ایده آلی" که در تلاشها بمنظور دستیابی بمأمول فوق بآن اشاره می شد، از نقطه نظر عملی و نظری "دولت ملی" کلاسیک بود. برای ارائه پاسخ به موضوع مطرح شده بمفهوم اخص کلمه، بررسی سیر تحولات معاصر کشور از اهمیت منحصر بفردی برخوردار می باشد، این اولین؛ بررسی وضعیت تاریخی که در بستر آن تلاش هایی بمنظور ساخت دولت در کشور ما انجام داده می شد، این ثانی و همچنین ارزیابی چگونگی رویکرد جامعه بین المللی در قبال افغانستان پس از سال ۱۳۸۰ خورشیدی و در نهایت امر، مسأله همخوانی مدل پیشنهادی ساختار دولتی در جوامع سنتی ترماتند کشور عزیز ما باید مورد بررسی قرار داده شود، جایی که در آن، روش های حکومتداری و اعمال قدرت اغلب غیر رسمی، پیچیده و دارای ویژگی های منحصر بفردی می باشد. تا کنون هم، زمینه های اینچنینی بندرت برسمیت شناخته شده و حتا توسط آنهایی که به مداخلات آشکار و نهانی مبادرت می ورزند، نیز کمتر قابل درک و فهم می باشد.

با اینحال، در شرایط و وضعیت کنونی، برخی از پژوهشگران، گزینه های جایگزینی را در صورت ضعف دولت ها معرفی نموده و منابع سنتی تر، مشروعیت و ترکیبی بودن ساختار سیاسی را برسمیت می شناسند.

چنین بنظرمی رسد که الی سال ۱۳۸۹ خورشیدی، یعنی نه سال پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، دولت در کشور ما، بمفهوم وسیع کلمه، با تمرکز زدایی قدرت مشخص می گردید. در شرایط یاد شده، دولت از نقطه نظر مالی ناتوان بوده و حاکمیت مرکزی فقط در شهرها تسلط داشت. علاوه بر آن، دولت توسط یک قشر سیاسی اداره میگردد که بنظرمی رسید اهداف آن با اهداف جامعه بین المللی در ضدیت و مخالفت قرار داشت، روندهای آزمایشی در کشور، بمثابه روندی که در سومالی جریان داشت، تشبیه می گردید. جامعه جهانی تلاش بعمل آورد تا به دخالت تقریبی یک دهه ای خویش در کشور ما نقطه پایان گذاشته، از وضعیت موجود در آن مقطع تاریخی خارج گردیده و با مواجه شدن با وضعیت رو بوخامت امنیتی پس از سال های ۲۰۰۵ - ۲۰۰۶، به تمرکز بیشتر با اقدامات مسلحانه پرهزینه بمنظور پر کردن خلأ های موجود، مبادرت ورزد.

بسیاری ها وضعیت یاد شده را بمثابه موردی شبیه آنچه در دهه ۱۹۸۰ اتفاق افتاد، توصیف نمودند. علاوه برین، اقدامات و تلاش های بی ثمری بمنظور حمایت از اداره امیت دولتی که شامل ایجاد تشکیلات شبه نظامی بود، نیز انجام گردید، اما چگونگی اعتماد بآنها و نوع وفاداری شان بگونه ای مشکوک بنظرمی رسید. همچنان، مشکل تضعیف بیشتر انحصار دولتی در مورد استفاده از قوه نیز وجود داشت. در سال ۲۰۰۹، اقداماتی بمنظور ایجاد و تشکل نیروهای مردمی نیز انجام داده شد، از جمله ابتکار وزارت امور داخله بمنظور تشکیل نیروهای دفاع ملکی.

چون جنگ و درگیری های مسلحانه هنوز با نیازی خلع سلاح، ادامه مبارزه علیه گروه های تروریستی و شکست آنها توجیه می گردید، اما بخاطر ما باشد که تقویه و حمایت از حاکمیت موجود در کشور ما در ردیف اولویت ها قرار نداشته و در زمینه یاد شده، اقدامات سازنده بدلیل انجام عملیات مسلحانه، در درجه دوم اهمیت قرار داده می شد. با وجود آنکه طرح مسایل و چگونگی حدوث حوادث و واقعات تکوین پذیرفته اکنون دیر است، اما گفتگو درباره مشکل "فضای غیر قابل کنترل" و "مدیریت" در جریان بود.

با اینحال پس از یک دهه جنگ و درگیری های مسلحانه در کشور ما، هنوز هم واقعیت مسأله در هاله ای از ابهام قرار داشته و بسیاری از مسایل مهم بحاشیه رانده شده است.

در شرایط و اوضاع و احوال کنونی، ایجاد نهادهای مشروع که با سرعت چگونگی تغییر و دگرگونی های موجود پاسخ داده و خود کفا باشند، بمنظور جلوگیری از فرو رفتن کشور به جنگ داخلی و همچنین بخاطر جلوگیری از درگیری های منطقه، لازمی و موثر پنداشته می شود.

چشم اندازها در مورد آینده کشور عزیز ما متأسفانه چندان مناسب و مطلوب بنظرمی رسد، چه، برخی تحقیقات، بامکا نات موفقیت برنامه های ساخت دولت در دهه های پسین که از خارج مدیریت می گردید، نیز اشاره می نمایند. نایل گردیدن با اهداف دشوار تر، مانند سطح نازل شفافیت سیاسی، مشکل تر بنظرمی رسید.

بمنظور درک اینکه آیا کشور عزیز ما افغانستان "موردی است که گواه موجودیت محدودیت ها" در زمینه ساختار دولت محسوب می گردد یا خیر.

در مورد یاد شده، ضروری بنظرمی رسد تا مفاهیم ساختار دولت و نقش تاریخی آنها در کشور ما مشخص گردد. بخاطر ما باشد که در امتداد سالروان، چگونگی جایگاه افغانستان در نظام بین الملل کنونی، با گذار از انزوای کامل به شناسایی دیپلوماتیک توسط برخی از بازیگران منطقوی و در عین زمان، حفظ جایگاه آن بمثابه کانون بحران انسانی

جهان مشخص می گردد. در مورد جایگاه سیاسی و دیپلماتیک کشور بایست یاددهانی بعمل آید که برسمیت شناختن رسمی حاکمیت "طالب"ها بمثابة مرجع مشروع افغانستان توسط روسیه، بمثابة نخستین کشور جهان بگفته برخی از کارشناسان، از اهمیت منحصر بفردی برخوردار بوده و اما اکثریت کشورهای دیگر، هنوز از برسمیت شناختن حاکمیت یاد شده، بنحوی و عمدتاً بدلیل نقض حقوق بشر، بویژه "اپارتاید جنسیتی" علیه بانوان کشور، خودداری نموده اند. کشور عزیز ما افغانستان، بویژه در زمینه همگرایی منطقوی (با مشارکت چین، روسیه، پاکستان، هند و کشورهای آسیای مرکزی) در امر مبارزه با تروریسم و هماهنگی مرزها مشارکت دارد.

در مورد نقش ژئوپولیتیکی کشور ما باید پذیرفت که افغانستان به گرهگاه منافع و بعرضه رقابت های ستراتیژیک مبدل گردیده است. چین در حال گسترش و تعمیق حضور اقتصادی خود، بگونه نمونه در "دهلیز واخان" بوده، روسیه در حال تقویت خود بمنظور تضمین امنیت منطقوی می باشد، کشورهای غربی، از جمله ایالات متحده و اتحادیه اروپا، فاصله شان را همچنان حفظ نموده و در عین حال به ارائه خدمات بشردوستانه و رصد تهدیدات "داعش خراسان" و "القاعده" ادامه می دهند.

کشور عزیز ما افغانستان، در چهار راه مهم بین آسیای مرکزی و جنوبی موقعیت داشته که وضعیت اینچنینی، برای برنامه های تجاری و نقل و انتقال انرژی در منطقه بسیار مهم پنداشته می شود. در مورد اوضاع اجتماعی - اقتصادی بایست متذکر گردید که در امتداد سال روان بدلیل بحران انسانی موجود، کشور عزیز ما، متأسفانه بمثابة یکی از بحرانی ترین مناطق جهان محسوب می گردد.

در حدود ۲۱،۹ میلیون تن از شهروندان کشور به کمک های فوری نیاز دارند. از زمان بقدرت رسیدن "طالب"ها، اقتصاد کشور تقریباً ۳۰ درصد کوچک شده و حدود ۸۵ درصد از تعداد مجموعی شهروندان میهن ما، زیر خط فقر شب و روز را سپری می نمایند.

منابع اصلی درآمد، همچنان زراعت، معادن و کمک های بشردوستانه بین المللی می باشد.

در مورد چگونگی سیستم امنیتی بایست خاطر نشان گردد که جامعه بین المللی نگران است که افغانستان مجدداً به پناهگاهی برای گروه های تروریستی فرأ ملی مبدل گردد.

در مورد مبارزه با مواد مخدر، همینقدر باید گفت که کشور عزیز ما همچنان بمثابة عامل کلیدی در امر جرایم فرأ مرزی و قاچاق مواد مخدر محسوب می گردد.

در نهایت امر و بمثابة نتیجه گیری و جمع بندی نبشته حاضر، بایست یاددهانی بعمل آید که وضعیت کنونی در کشور عزیز ما افغانستان، بگونه قطع بمثابة تراژیدی عظیم انسانی پنداشته شده و حتا اگر بگونه نمونه، "طالب"ها نیز به بدترین شیوه های عملکردهای شان هم برنگردند، شهروندان، بویژه بانوان کشور ما، حتا در امتداد سال ها و دهه های آینده نیز ناگزیر به پرداختن بهای سنگینی برای شکست های ایالات متحده در کشور ما خواهند بود.

یکشنبه ۵ ماه دلو سال ۱۴۰۴ خورشیدی، برابر با ۲۵ ماه جنوری سال ۲۰۲۶ ترسایی